ترجمه حدیث [illegible]

[illegible] ۲۷/۱/۶۷

کتاب[illegible] مقدس

اسم کتاب فضائل [illegible]

مصنف

مؤلف

خطی نستعلیق ۱۵ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر — عدداوراق ۲۱

جزء کتب اخبار شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۱۴۸۸ شماره قبض

واقف وقف بوسیله آقای [illegible] تاریخ وقف مرداد ۵۳

طول ۲۱ عرض ۱۶/۵ شماره صفحات

بازبینی [illegible]
خ ۱۳۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

در بیان بعضی از فضایل جناب ولایت مآب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه
الصلوة والتحیات بنحویکه علمای امامیه علیهم الرحمة تصریح فرموده اند و در کتب احادیث مرقوم
نموده اند از انجمله حدیث بساط که نقل فرموده اند و در کتاب جمع الروایق که از مصنفات
شیخ صدوق ابن بابویه علیه الرحمة میباشد چنین روایت کرده و چون حدیث طولانی
بود با وجود عربیة الالفاظ ترجمه اش بلغت فارسی نوشته شد که ابن بابویه رضه الله بسند خود
از سلمان فارسی قدس الله سره روایت میکند که روزی نشسته بودم نزد سید و مولای خود
جناب امیر المؤمنین ع در زمان خلافت عمر بن الخطاب و حضرت امام حسن ع و محمد
بن حنفیه و محمد ابن ابی بکر و عمار یاسر و مقداد بن اسود نیز در خدمت آن حضرت ع بودند
و از هر جا سخنان میگذشت پس جناب امام حسن ع متوجه پدر بزرگوار خود گردید و گفت
یا امیر المؤمنین حضرت حق جل و علا سلیمان بن داود علیه السلام سلطنتی داده بود آیا
از آن عطیه حصه و نصیبی بسید اولیا رسیده باشد چون شاه سریر ولایت این سخن ا
استماع نمود تبسم کرده فرمودند که یا بنی بآن معبودی که دانه خشک در زمین سبز میکرد
و بآن قادری که آدم را از خاک تیره آفریده قسم که آنچه خدای تعالی بپدر کرامت فرموده
بهیچ یک از اوصیا نداده و حق بعد هیچ کس باین کرامت فایز نخواهد شد پس امام حسن ع

والتماس

ستان قدس مشهد

والتماس نمودند که یا امیر المؤمنین میخواهیم که شمه از آنچه حضرت واهب العطایا بشما موهبت
فرموده مشاهده کنیم و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم و ایقان ما گردد پس
سید اوصیا ع فرمودند چنان کنم که شما میخواهید و جزوی از کرامات عزت که بمن عطا فرموده بر شما
ظاهر سازم پس برخواست و دو رکعت نماز کرد و کلمه چند بر زبان راند که هیچ کس نشنید و از آن
از میان خانه دست مبارک بجانب مغرب دراز کرد و بعد از لمحه دست را برآورد و بر کف مبارکش
هم پاره ابر دیدیم سلمان رض گوید که ما هم از آن هم پاره ابر شنیدیم که هر یک چون از کف مبارک
او جدا شدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی نبی الله الکریم من شک
فیک هلک و من تمسک بک فقد سلک سبیل النجاة پس دیدیم که آن ابرچه قالیچه پهن شدند
و در پهلوی یکدیگر قرار گرفتند و از آن ابر بوی مشک از فر بدماغ اهل ایمان میرسید پس فرمود برخیزید
و بر این بساط بنشینید ما هم برخواسته بر یک بساط نشستیم و آن حضرت ع تنهای برابر دیگر پس
کلمه چند تکلم فرمود که هیچکس نمیفهمید و اشاره بابر کرد که ای ابر بجانب مغرب روانه شود که ناگاه
بادی بر زیر ابر آمده ابر را بآهستگی تمام برداشته بهوا برد و ما در آن وقت چون بآن حضرت ع نگاه
کردیم که هم جامه زرد پوشیده و تاجی سرخ از یاقوت بر سر دارد و نعلین که بند آن از یاقوت ابدار
در پا داشت و انگشتری از مروارید سفید برق که روشنی آن چشم را خیره میساخت در انگشت
بود و بر کرسی از نور نشسته بود امام حسن علیه السلام گفت ای پدر بزرگوار هم مخلوقات سلیمان را بجهت

انگشتری اطاعت می‌نمود شما را عجب بسبب منقاد شدن یا ولدی انا وجه الله وانا عین الله وانا لسان الله
الناطق فی خلقه وانا ولی الله وانا نور الله الذی لا یطفی وانا باب الله یوتی منه وانا حجة الله
علی عباده وانا کنز الله فی ارضه وانا قسیم الجنة والنار وانا سد ذو القرنین وانا جعلتها له
سپس بنوای نور دیده آنکه سد ذو القرنین بسته منم و هم قرن را من از برای اسکندر قرار داده بودم
که بآن مشهور شده بود میخواهی که خاتم سلیمان پیغمبر را بتو بنمایم و دست در بغل کرده انگشتری بیرون
آورد از طلای احمر نگینش از یاقوت سرخ فرمود که ای فرزند این خاتم سلیمان است و نامهای تست
که بر او نقش کرده اند سلمان گوید تعجب حضار زیاده شد بحدی که گویا او را میشناختند پس فرمود
از مثل من تعجب نیست بخدا و رسول سوگند که بنمایم امروز بشما آنچه پیش ندیده باشید پس امام حسن ع
کشف از روی ما نمود که سد ذو القرنین را تماشای پس آنحضرت باد را امر نمود که ما را بآن طرف
که فرزندم حسن میخواهد ببر مقارن اینحال آوازی از باد چون آواز رعد بما رسید و ما را برداشته بهوا
برد امیر المؤمنین ع بر آن کرسی نور نشسته بود از پای ما می آمد تا باد ما را بر کوه بلندی رسانید و درختی
عظیمی در آن کوه که خشک شده و برگهایش ریخته یکی از ما گفت یا امیر المؤمنین این درخت را
چه رسیده که برگش ریخته آنحضرت ص ع فرمود که از او بپرسید تا حال خود بگوید امام حسین ع پیش آمده
از آن درخت سؤال کرد که مالک ایها الشجرة یعنی چه شده است ترا ای درخت که سبزی از تو رفته
و برگ ریخته جواب نداد امیر المؤمنین ص ع فرمود که اخبرهم باذن الله ایها الشجر واخبرهم بخبرک

بنوای

بنوای درخت متکلم شد گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله و خلیفه بحق بوده حق و خطاب با امام حسن علیه السلام
نمود که یا ابا محمد هر شب وقت سحر پدرت بنزد من می آمد و دو رکعت نماز میگذارد و تسبیح و تهلیل و تقدیس
حق تعالی مشغول میشدی و میرفت و در وقت آمدن و رفتن بر کرسی از نور در میان ابر سفید بود
که از آن مشک از فرمش بمن می رسید و من از استشمام روح روح افزای آنحضرت ع سرسبز و با طراوت
بودم و اکنون چهل شب شده که تشریف ارزانی نفرموده و مرا از مفارقت پدرت حال بدین رسید
اگر از آنجناب استدعا نمای که بلطف خود از این مهجورم نگذارد تا آمدن او مرا بحال خود می آورد پس شاه ولایت
پناه بنزد آن درخت رفته دو رکعت نماز گذارد و دو دست مبارک خود را بر آن درخت مالید سلمان رض گوید بخدا
سوگند که از آن درخت ناله مثل ناقه برخواست و فی الفور سبز شد و برگ آورد و میوه بر او ظاهر گردید پس
آنحضرت ع بر کرسی خود قرار گرفت باد ما را برداشته بلند شد بحدی که دنیا در نظر ما سپری می نمود و در هوا
فرشته دیدم که او در زیر قرص آفتاب و پایش در قعر بحر محیط بود و یکدستش در مشرق و یکی در مغرب
از آنحضرت ع پرسیدم که این کیست فرمود که فرشته ایست که بحکم خدا من او را در این موضع نصب کرده ام
و بتاریکی شب و روشنی روز موکل ساخته و چنین خواهد بود تا روز قیامت پس باد ما را برد تا نزد قوم
یاجوج و ماجوج رسانید و آنحضرت با بر خطاب نمود که اهبطی بجنب هذا الجبل [illegible] ابر در زیر این
کوه فرود آمد و آن کوهی بود بلند ظلمانی که گویا شبی بود سیاه و بوی دود بمشام ما رسید و یاجوج
ماجوج را دیدیم و از کثرت ایشان تعجب نمودیم و آنها سه صنف یافتیم یک طول قامت ایشان بست

سبز بود و صفی قدرت آن صد گز و عرض هفتاد گز و صفی یک گوش عفور را لحاف و گوش دیگر را دواج کرده اند
و یکی از حال ایشان را پرسید آنحضرت فرمود که حاکم این جمع ما محصور منم و همه اینها در حکم من اند پس اشاره
بباد کرد و باد مارا بر داشته بکوه قاف رسانید کوهی دیدیم چون یاقوت سرخ که محیط همه دنیا بود
فرشته بشکل آدمی موکل آن چون فرشته چشم بر ما افتاد و گفت السلام علیک یا امیر المومنین پس رخصت
طلبید از آنحضرت که مطلب عفور را عرض کند آنحضرت فرمود بگو که چه میخواهی با تو میگویم فرشته گفت
شما بگوئید یا امیر المومنین فرمود که رخصت زیارت برادرت و مصاحبت میخواهی رخصت دادم پس
فرشته بسم الله الرحمن الرحیم گفته راهی شد بعد از آن درختی دیدیم چون در اول و بهمان جواب و سوال گفته شد
کوبیده زنده درخت گفت در ثلث اول هر شب امیر المومنین ع نزد من می آید و پس از نماز و تسبیح و تقدیس
بر این پس سوار شده میرفت و من سبز و خرم میبودم حالی روز است که فیض قدم مبارک خود از من باز گرفته
تنم گداخته و اوراقم فرو ریخته از مفارقت اوست امام حسن ع التماس نموده حضرت امیر المومنین ع
دست مبارک برآن درخت کشیده درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله
و ان امیر المومنین ع فی الارض المبارکة الطیبة و وصی رسول رب العالمین من تمسک بک نجی و من
تخلف عنک هوی پس آن درخت سبز و خرم شد و طراوت یافت و ما عن در زیر آن درایم
گرفته بر رسیدم که یا امیر المومنین این فرشته به کجا رفت فرمود که دیروز از جبل ظلمت عبور نمودیم
فرشته که برآن موکل است رخصت زیارت این فرشته طلبیده بود امروز فرشته رفت که تدارک

این نامه

کتابخانه آستان قدس مشهد

این نامه یکی از آن یاران گفت یا امیر المومنین مگر ملائکه هم باذن شما از محل مکان خود حرکت میکنند فرمود
بآن خدائی که آسمان را بی ستون برافراشته هیچیک از ملائکه بی رخصت من از جای حرکت نمیکنند و بی اذن من
بقدر نفس جنبش نمایند مگر آنکه حضرت عزت ببرق غضب خود انها را بسوزد و بعد از من فرزندم امام حسن ع
و بعد از او امام حسین و بعد از و نه کس از اولاد مطهر که نهم ایشان قائم آل محمد ص است که همه
اینحال دارند و هیچ ملکی از ملائکه مقربین را قدرت نباشد که یکنفس بی اراده ایشان برآورد پس آن فرشته
که موکل کوه قاف است پرسید فرمود برجای خود نام دارد من گفتیم یا امیر المومنین ما همه روز در خدمت شما
بودیم کدام وقت و کدام محل نزول اجلال در آن کوه شده بود فرمود که چشم عفور را در پوش نبدیم پس
فرمود بگشائید گشودیم عفور را در مملکت دیگر یافتیم گفتیم هذا شیء عجیب فرمود که امر ملکوت در قبضه قدرت
منست که شما را طاقت بر اطلاع آن نیست و مع هذا من بنده مخلوقم و در اکل و شرب و خواب و نکاح
مانند دیگر بندگان و دیگر زنده که از آنچه من میدانم بدانید دلهای شما تاب شنیدن آن نیاورد و بدانید
که اسم اعظم حق سبحانه و تعالی حاضر حضرت یکصد حرف بود و نزد من هفتاد و دو حرف است و یک حرف علم غیبیست
که مخصوص بذات اوست که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و مردم هر که توفیق یافت شناخت
هدایت یافت و هر که برمن منکر شد مرتد شد پس آن ابر را امر کرد که ما را بباغی رسانید که در سبزی و خرمی
و خوشی بروضه جنان برابری مینمود و در آنجا جوانی را در میان قبر در نماز دیدیم که مشغول است گفتیم یا
یا امیر المومنین این جوان کیست گفت برادرم صالح نبی است و این قبر پدر و مادر اوست و جوان

چشم صالح بر صالح المؤمنین یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد بیتابانه پیش آمد و سینه بی کینه او را بوسید
و گریه کنان شکوه در آمد و آنحضرت او را تسلی میداد تا پرسیدیم که چرا میگرید فرمود که از خود بپرسید
امام حسن علیه السلام گفت ایها العبد الصالح چه چیز ترا میگریاند فرمود که پدر بزرگوارت هر روز وقت طلوع
صبح بنزد من می آمد و با هم نماز میکردیم و باعث نشاط و رغبت من بود در عبادت و امروز ده روز شد
که تشریف نیاورده چون او را دیدیم طاقتم نماند گفتم یا امیرالمؤمنین این عجب است ما هر روز صبح
در خدمتش بسر می بردیم پس چگونه بی اطلاع ما باینجا آمده با حضرت صالح نماز میگذارد فرمود که می
خواهید که حضرت سلیمان را زیارت کنید گفتیم بلی یا امیرالمؤمنین ما را آرزوی اوست پس شاه ولایت
روانه شد و ما در خدمتش به بستانی رسیدیم که کسی مانند آن ندیده و نشنیده و آبهای جاری
و مرغان خوش الحان و نور که بسیار چون آن مرغان چشم برآن حضرت علیه السلام افتاد دور او را گرفته
بر میزدند و صواف میکردند و در میان بستان تختی از فیروزه دیدیم و جوانی بر آن خوابیده دو دستهای
خود را بر سینه نهاده دو ماری بر بالای سر و پایهای او قرار گرفته چون ماران آنحضرت را
دیدند در قدم او غلطیدند گفتم یا امیرالمؤمنین این جوان کیست فرمود سلیمان بن داود است
انگشتری را از انگشت مبارک خود بیرون آورد در انگشت او کرده گفت قم باذن الله الذی
یحی العظام وهی رمیم فی الحال سلیمان علیه السلام برخواسته گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمد عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و

و اشهد

و اشهد انک محمد عبده و رسوله ارسله بالهدی و وصی رسول الله حقا الهادی المهدی الذی سابقت
الی تقی و بحجته و حجت اهلبیت اما ان الله الملک یعنی گواهی میدهم که خدا سزای پرستش است یکیست و او را
شریک نیست و براستیکه محمد بنده اوست و فرستاده او و او را فرستاده براه نمای و اظهار کردن
دین حق هر دینی که غیر دین او باشد باطل و دین او ناسخ همه باشد اگر چه مشرکان از این معنی کراهیت
داشته باشند و گواهی میدهم که تو وصی و جانشین رسول الله بحق و توی راه نماینده راه یافته که بوسیله
تو سوال کردم من از خدای تعالی حجت تو و اهل بیت تو خدای تعالی ملک پادشاهی که بعد از من داشته که
مثل آن هیچیک از اولاد بنی آدم نداده بود و اگر حجت ترا شفیع نمی ساختم آن سلطنت بزرگ
بر من عطا نمی فرمود پس نهال اشرور شد سلیمان علیه السلام نشست و ما بپابوس آن پیغمبر بزرگوار مشرف
شدیم سلیمان را وداع نمود برخواست و سلیمان علیه السلام بجای خود برگشت و ما پرسیدیم که یا امیرالمؤمنین شما را
علمی بانچه در عقب کوه قاف هست فرمود که خالق عالم و موجود بنی آدم در عقب کوه قاف چهل عالم آفریده
که هر عالمی چهل برابری دنیای شماست و علم من بماورای کوه قاف همچو علم منست درین دنیا و بعد از رسول الله
منم حافظ و نگه دارنده آن عالمها و همچنین بعد از من اولاد من حافظ شریعت نبوی و وارث
علم مصطفی صلعم و با خبرها که در دنیا خواهند بود تا روز قیامت و من داناترم براهها که در آسمانهاست
از راهها که در زمین است و مائیم مخزون مکنون الهی و مائیم اسماء الحسنی که چون خدا را بان اسما بخوانند
اجابت کند و مائیم صاحب الاعراف مهاکه بر عرش و کرسی نوشته و مائیم قسمت کننده بهشت و دوزخ

نمود ایمان نیاوردند برق و صاعقه ظاهر و چیزی چند میخوردند که نمیدانستم و ما را چنان دهشت هره میشد که این
برق و صاعقه از دهن مبارک آنحضرت (ع) بر می‌آید و چنان صداهای هولناک بر می‌آمد که گفتیم البته
آسمان بر زمین می‌افتد و کوهها از هم می‌ریزد تا آنکه یک متنفس از ایشان نماند و چون از مجادله آن قوم
فارغ شد رعد و برق بر طرف شد استدعا نمودیم که یا امیرالمؤمنین (ع) ما را بوطن خود برسان که زیاده
برین طاقت دهشت نداریم پس آنحضرت آن ابر را طلبید و ما بر آن سوار شدیم آنحضرت متکلم بکلامی
شد و باد ما را بهوا برد و بجای رسانید که دنیا را بقدر درهمی دیدیم و بعد از لمحه خود را در منزل همایون
امیرالمؤمنین (ع) دیدیم در همان مکان که فرش شده بودیم چون فرود آمده نشستیم بانگ مؤذن شنیدیم
که اذان ظهر می‌گفت و ما اول صبح بعد از طلوع آفتاب راهی شده بودیم و درین پنج ساعت پنجاه
ساله راه طی کرده بودیم و چون ما را متعجب دید فرمود بدان خدائی که نفس من در ید قدرت اوست که
اگر خواهم شما را در طرفة العین در هم آسمانها و زمینها بگردانم و بر آن قادرم و این همه قدرت عظیم باذن
خالق البریه و از برکت خیر الخلیفه یافته‌ام و منم وصی و وصی آنحضرت (ع) در حین حیات و بعد از رحلت و لکن
اکثر مردمان نمی‌دانند سلمان (رض) فرمود لعن الله من غصب حقک و جحدک و اعرض عنک و ضاعف علیه العذاب
الالیم و این روایت با اندک تغیر در الفاظ صاحب کتاب منهج التحقیق الی سواء الطریق در بحث
فضیلت امیرالمؤمنین بر جمیع انبیا و رسل نقل نموده و ایضاً در کتب معتبره تواریخ و احادیث که از حضرت
رسول (ص) مرویست که فرمود روزی در مسجد نشسته بودم که مردی بلند قامت چون نخل خرمای داخل مسجد شده

و از ما تعلیم گرفته‌اند ملائکه اسامی تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و توحید الهی را و مائیم کلماتی که چون آدم صفی (ع)
تلقی آن نمود توبه‌اش قبول شد و منم میدانم این امور عجیبه و اسرار غریبه را به برکت اسم اعظم که اگر برگ
زیتون را از آن اسم چیزی بنویسید و در آتش اندازد نسوزد و ظرف روغن میان آب برند که نکند و تیره شب را روشنی
روز از برکت نامهای ما است و اسمای سفینه ما را چون بر آنها نقش کردند بستون استقامت یافت
و زمینهای منقش گشته مسطح شد و چون بر باد خواندند در حرکت آمد و برق نوشتند لمعان پیدا کرد
و بر رعد رقم نمودند خاشع شد و بر جبهه اسرافیل نقش کردند متکلم بکلام سبوح قدوس رب الملائکه والروح
گردیدند و چون کلام معجز نظامش باین مقام رسید فرمود چشمهای خود را بپوشید بپوشیدیم باز گفت بگشائید
گشودیم خود را در شهری دیدیم مشتمل بر بازارهای معمور و قصرهای رفیع و مردمش در نهایت بلندی قامت و طول
استقامت هر یکی چون نخلی پس فرمود که این قوم از بقیه قوم عادند که هنوز در کفر و ضلالت و ظلم و جهالت
گرفتارند و ایمان بر بار ... و از حساب ندارند و شهرهای ایشان از شهرهای مشرق بود و منم با امر خالق
بجهت قلع و قمع ایشان نموده باین مکان نقل نموده‌ام تا شما ایشان را در اینجا ببینید و شما برای مطلع تنویر
و منم داعیه دارم که با این گروه مقاتله نمائیم پس آن قوم را بوحدانیت خدا و برسالت مصطفی (ص) و ولایت
خود دعوت نمود ایشان را بانموده و مکرر بایمان و اسلام ایشان را خواندند و ایمان امتناع ورزیدند پس
بر ایشان حمله کرد و آنها بر او حمله کردند و بسیار کشت و چون خوف ما را فرا ... نمود دست مادر
دست مبارک بر سینه ما مالید و خوف ما زائل شد و بار دیگر باواز بلند ایشان را باسلام دعوت

نمود ایشان

من گفتم این شخص میباید که از فرزندان آدم نباشد اصحاب گفتند یا رسول الله بغیر از اولاد آدم کسی
میباشد فرمود بلی و این یکی از انهاست پس نزدیک آمده سلام داد و جواب شنید رسول ع از او
پرسید که تو کیستی گفت من هانیم بن هیم بن قیس بن ابلیس گفت میان تو و ابلیس دو واسطه است گفت بلی
در هنگامیکه قابیل هابیل را قتل نمود من طفل بودم و در حزب کفار داخل بودم تا آنکه در دست نوح ع مسلمان شده
تائب گشتم و بعد از آن بخدمت هود پیغمبر رسیدم و با او نماز کردم و از او تعلیم صحف [illegible]
و بخدمت پدر تو ابراهیم رسیدم و مرا تعلیم صحف نمود و در آتش انیس او بودم و بعد از آن بخدمت اسمعیل ع
و یعقوب ع و اسحق ع رسیدم و در چاه و زندان با یوسف ع بودم و بخدمت برادرت موسی ع رسیدم
توریة را خواندم و یوشع بن نون ع و داود ع را خدمت کردم و در جنگ جالوت اعانت طالوت کردم
و بصحبت سلیمان و آصف بن برخیا مشرف شدم و برادرت عیسی را خدمت کردم و جمیع پیغمبران خصوصا
عیسی ع ترا سلام رسانیده پس آنحضرت فرمود که بر جمیع انبیا و رسل و برادرم عیسی ع رحمت باد مادامیکه
ایشان و زمان باشد و بر تو که حفظ وصیت داری امانت نمودی حاجتی که داری بخواه هام گفت حاجت من
آنست که امت را امر نمائی بر اطاعت و فرمان برداری وصی خود و نهی فرمائی از مخالفت او که من هلاک امم
ماضیه را در فرمانی اوصیا دیده ام پس آنحضرت فرمود ای هام تو وصی مرا میشناسی گفت یا رسول الله چنانچه
در کتب الهی خوانده ام و از انبیا شنیده ام که اگر او را ببینم خواهم شناخت فرمود که حضار مجلس را ملاحظه
نما و ببین که در این میان است یا نه پس هام باطراف و جوانب نظر کرده گفت یا رسول الله او در این

مجلس نیست

... ستان قدس مشهد

مجلس نیست و حضرت رسول سلمان را امر نمود که علی ابن ابیطالب را طلب و حضرت رسول از هام پرسید که وصی آدم که بود گفت
شیث و وصی شیث انوش و وصی انوش قینان و وصی قینان مهلائیل و بعد از آن مرسل ادریس ع بود پرسید
که وصی ادریس که بود گفت متوشلخ و وصی او ملک و وصی او عابر و وصی او [illegible] و وصی او قانع و پس از او
سروغ و رعو ناوار عونا و حور و تارخ بترتیب وصی بودند و از صلب او ابراهیم خلیل الرحمن ع بوجود آمد و بعد از
آن حضرت اسمعیل و قیدار است و یعقوب و یوسف و موسی و یوشع و داود و سلیمان و آصف بترتیب اوصیا
بودند و تا بعیان رسیده یک یک را آنحضرت میپرسید که وصی او که بوده میگفت فلان تا آنحضرت رسید
پس حضرت رسول ص فرمود که نام وصی مرا در یکی از کتابهای آسمانی دیده گفت بلی با آنکه [illegible] خلق
فرستاده که نام مبارک تو در توریة مید مید است و نام وصی تو الیا و اسم تو در انجیل حمیاط است و نام وصی تو فار
قلیط و معنی مید مید طیب و معنی حمیاط مصطفی است و معنی الیا صدیق اکبر است و معنی فارقلیط [illegible]
و در زبور نام تو ماح ماح یعنی محو کننده کفر و شرک و نام وصی تو حیدر است یعنی فاروق اعظم پیغمبر ص فرمود
که وصی مرا بچه وصف میشناسی گفت صفت او را بعضی خوانده ام که او معتدل قامت گرده روی و پهن سینه
و بزرگ چشم و سبطر ران و بارک ساق و عظیم بطن و سوی المنکبین چون وصف آنحضرت را
بانجا رسانیده از برابر آنحضرت ع پیدا شد هام گفت بابی و امی یا رسول الله هذا والله وصیک این است
وصی تو که میباید زنهار وصیت کنی امت خود را که مخالفت او نکنند و اگر نه هلاک خواهند شد چنانکه امتهای
گذشته بمخالفت اوصیا بهلاکت رسیده اند پیغمبر ص فرمود که من مکرر امت خود را وصیت نمودیم و آنچه می

من بیت کهف گفته‌ام واگر حاجت دیگر داری بگو کهف یا رسول الله خواهش میدارم که بعضی چیزی از قرآن تعلیم
نمایید واز دین وشریعت خود ومسائل ضروری چیزی بمن یاد نمایید تا از نماز وعبادت بهره‌مندی یابم
وبرخواسته تعظیم وتکریم وا بجا آورد پس حضرت رسول صلعم امیرالمؤمنین علیه السلام را امر نمود که آنچه آرزو کرده او را
وقرآن بیاد او داده وآنحضرت سوره فاتحة الکتاب وتوحید ومعوذتین وآیة الکرسی وبعضی از سوره
آل عمران وپاره از اعراف وانعام وبعضی از سورهای کوچک باو یاد داده وایمان آورده از
رسول رخصت یافت وامیرالمؤمنین علیه السلام گفت که در کتابها دیده‌ام که سر مبارک تو اصلع است کهف
بپابیش آمد سراپا ونمود پس هم حضرت رسول را وجناب سیف الله المسلول را وداع کرده رفت وباز
در لیلة الهریر بخدمت آنحضرت علیه السلام آمده وتا صبح در خدمت آنجناب جهاد نمود غایب شد واصبغ بن
نباته گوید که بعد از مدتی از احوال او پرسیدم وامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هم کشته شد رحمة الله علیه
واورا دعا کرد صاحب کتاب بستان الکرام ذکر کرده که روزی جبرئیل امین علیه السلام در خدمت سید
کاینات وزبده موجودات شفیع یوم العرصات صلی الله علیه وآله بصحبت مشغول بود که امام المتقین امیرالمؤمنین
علی علیه السلام پیدا شد وچون جبرئیل امین علیه السلام آنحضرت را دید برخواسته شرایط تعظیم وتکریم بجا آورد پس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرموده یا جبرئیل تو از بزرگ این جوان تعظیم میکنی گفت چون نکنم که او را بر من
حق تعلیم است آنحضرت پرسید که چه تعلیم وچگونه بوده است گفت در وقتی که خالق بیچون مرا
خلق نمود از من پرسید که تو کیستی ومن کیستم ونام او تو چیست ونام من چیست ومن در جواب

متحیر شدم

متحیر شدم وساکت ماندم مدتها در مقام تحیر که این جوان حاضر شد در عالم نور ومرا تعلیم نموده وگفت بگو
تو پروردگار جلیل ونام تو جلیل ومن بنده ذلیل ونام من جبرئیل است لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم
پس آنحضرت ازو پرسید که مدت عمر تو چندست گفت یا رسول الله ستاری است که در سی هزار سال
یک بار طالع شود ومن او را سی هزار بار دیده‌ام واز این جهت آنحضرت فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت
یقیناً یعنی اگر کشف حجاب شود از این حد حالی ومرا رتبه وصول بعالم نور بهم رسد یقین من زیاده
نمی‌شود وبر علم من چیزی نمی‌افزاید چه علم من بذات احدیت وصفات صمدیت ویقین بود واجب سبحانه
وتعالی وصفات ثبوتیه وسلبیه او بمرتبه عین الیقین رسیده است وبدرجه ترقی نموده که دیگری را
خوف برآن میسر نیست واز معجزات مشهوره عجیبه حدیثی است که بحدیث غمامه در بعضی از کتابها
مذکور است ولکن مختلف منقول شده لاکن آنچه اهل سنت والجماعت نقل کرده‌اند وبنظر قاصر این حقیر
رسیده از آنکه بطریق تخلف از انس بن مالک روایت نموده که کهف وحدیث عربی بفارسی
ترجمه شده وثعلبی نیز که از علمای اهل سنت است همین حدیث را بهمین طریق نقل کرده ودر آخر
حدیث او بهمین زیادتی است که فصاروا الی مرقدهم الی آخر الزمان عند خروج المهدی السلام
علیهم فیحییهم الله عز وجل له ثم یرجعون الی مرقدهم فلا یقومون الی یوم القیمة یعنی اصحاب کهف که بهدیه
آورده‌اند از جهت رسول صلعم فرشی از یک قبیله پس فرمود به انس که او را بهمین ... آنچه گویند چون بساط را
گسترانیدم فرمود آن ده کس را بخوان پس طلبیدم وچون آمدند امر نمودند تا بر آن بنشستند برآن